

بازتاب باورهای خرافی در مثنوی* (علمی - پژوهشی)

دکتر محمدرضا صرفی
استادیار دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

آدمی در بستری از باورهای غیرعلمی زندگی می کند. این باورها در آغاز پیدایش خود، بیشتر جنبه آیینی و مذهبی داشته اند، بتدریج و در طول تاریخ، با تکامل مذاهب بشری، ریشه های دینی باورها به فراموشی سپرده شده، اما از رواج آنها در میان ملت‌ها کاسته نشده است. بررسی این باورها، بیانگر مشابهت فرهنگ کنونی بشر با فرهنگ کهن اوست.

فرهنگ عامه، با تمام عناصر و مواد طبقه بندی شده خود، در مثنوی مولانا به شکلهای گوناگون انعکاس یافته است. کثرت باورهای مندرج در مثنوی مولوی، این تصور را برای خوانندگان وی بوجود می آورد که در عصر او و در کتاب ارزشمندش همه نوع عقاید عامیانه کهن وجود داشته است.

در این گفتار، ابتدا به تحلیل و طبقه بندی باورهای خرافی و دلایل اعتقاد مردم به آنها پرداخته شده، سپس، باورهای خرافی موجود در مثنوی در گروههایی معدود طبقه بندی شده اند، آنگاه در ذیل هر عنوان اصلی، موارد فرعی و

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۳/۳/۱۶

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۳/۱/۱۷

چگونگی باورهای مردم عصر مولانا، که بسیاری از آنها با باورهای مردم روزگار ما مشترک است؛ ذکر و تحلیل شده است.

یکی از نتایج مهم گفتار حاضر، آن است که انسان از همه چیز می تواند چشم پوشی کند؛ اما هرگز توان آن را نداشته که از خرافات و اعتقادات خویش چشم پوشی نماید. این امر برای همه انسانها، با هر نوع تفکر و بینشی صادق است.

واژگان کلیدی: فرهنگ عامه، باورهای خرافی، مثنوی.

۱- مقدمه

گفتار حاضر به منظور بررسی فرهنگ عامه در مثنوی مولوی نگارش یافته است. بازتاب باورهای خرافی در شعر مولانا، تا حدی است که آن ماری شیمل بیان می کند: «از شعرهای مولوی پی می بریم به اینکه همه نوع عقاید کهن در قویته سده هفتم رایج بوده است» (شکوه شمس، ص ۱۹۷). سرچشمه این امر چیزی جز ریشه های کهنسال و دیرینه مثنوی در فرهنگ مردم نیست.

مولوی با اشاره های پراکنده، بسیاری از آداب و رسوم و معتقدات و خرافات مردم را در مثنوی گرانبارش جای داده است. علی رغم توجهی که به اشعار وی شده؛ غالب محققان به این جنبه از کار او بی اعتنا مانده اند. بررسی فرهنگ مردم در مثنوی، این نکته را بر خواننده آگاه روشن می سازد که پیوستگی و همانندی بسیار پر معنایی بین آنچه بشر امروزی بدانها پایبند است، با آنچه در مثنوی آمده؛ وجود دارد.

هدف نگارنده در گفتار حاضر آن نیست که آموزگار خلق و خواها شود و نسبت به سود و زیان اخلاقی کار مولانا نگران باشد، یا از داوریه های اخلاقی این و آن پرهیزد، بلکه یگانه هدف وی آن است که آنچه در مثنوی بازتاب یافته؛ در حدی که مجال یک مقاله اقتضا می کند؛ بدون هیچگونه داوری ذکر نماید.

پرداختن به ریشه های تاریخی پیدایش و رواج باورهای مردمی نیز نکته ای است که در این گفتار تعمداً مورد غفلت قرار گرفته. زیرا این امر از یک سو، خود زمینه پژوهشی مستقل و عمیق است و از سویی دیگر، در بسیاری از موارد نمی توان دقیقاً زمان پیدایش و رواج و یا نابودی و به فراموشی سپرده شدن یک باور را پیدا کرد.

زمینه های پیدایش فرهنگ مردم نیز متعدّد است، برخی از این باورها ریشه در مذاهب قدیم دارند، برخی دیگر از اسطوره ها سرچشمه گرفته اند و پاره ای نیز نتیجه نیاز مردمان بوده اند. بر این مجموعه، ویژگیهای ذهنی و ابهام دوستی آدمیان را نیز می توان اضافه کرد. طبقه بندی فرهنگ مردم از این چشم انداز نیز مجالی وسیعتر می طلبد.

در این گفتار، تنها پاره ای از مهمترین باورهای مردمی که در مثنوی مولوی انعکاس یافته اند؛ پس از بحثی کوتاه درباره فرهنگ مردم، به شیوه توصیفی ذکر شده است.

۲- بحث

فرهنگ عامّه یا فولکلور در متن زندگی و فرهنگ اقوام و ملّتها جریان دارد و به شکلهای گوناگون خود را نمایان می سازد. جنبه های مهمی از زندگی انسانها بصورت خودآگاه یا ناخودآگاه، با فرهنگ عامّه پیوند دارد. رواج فرهنگ عامّه در میان اقوام و ملّتهایی که از پیشینه تاریخی طولانیتری برخوردارند؛ بمراتب بیشتر از ملّتهایی است که سابقه ای اندک دارند. پدید آمدن فرهنگ عامّه، دلایل متعدّدی دارد. گاه آداب و رسوم اجتماعی مردم و گاه تعبیر و تفسیرهای پیشینیان از وقایع طبیعی یا حوادث زندگی، باعث پدید آمدن آنها شده است. امروز با بینش جدید و معاصر، نمی توان فرهنگ اقوام

کهن را نقد و بررسی کرد. بر اساس بینش امروزی، بسیاری از آنچه مربوط به فرهنگ عامه می شود؛ ریشه در جهل و نادانی دارد. ما امروز می توانیم براحتی باورهای پیشینیان خود را ناشی از کج اندیشیها و تصورات نادرست آنها از وقایع بدانیم. امروزه می توان دانش بشر را در پاسخگویی به بسیاری از خرافه ها کافی دانست و بر لزوم مبارزه با خرافه ها تأکید کرد و تلاش نمود تا آنها را از ذهن و ضمیر اقوام سترد.

با این حال، بسیاری از ما ناخود آگاه به باورهای پیشینیان ایمان داریم و بدون آنکه دلیل این ایمان را دریابیم؛ برای عروسی وقت می گیریم، برای دفع چشم زخم، سپند می سوزانیم، برای آنکه تأثیر نیروهای اهریمنی و شیطانی را از کسی دور کنیم، به تخته می زنیم، بعضی از پدیده ها را شر و برخی دیگر را خیر می شماریم. افرادی را خوشقدم و افرادی را بد قدم می شناسیم، به برخی از وقایع و حوادث تفرّال می زنیم و از طریق آنها وقایع آینده را پیشگویی می کنیم. اما چرایی و دلیل آنها را نمی دانیم.

گذشته از این، آداب و رسوم پیشینیان بر زندگی ما نیز بشدت سیطره دارند. با آنکه اعتراف می کنیم برخی از این آداب و رسوم دست و پا گیر هستند و زندگی را از مسیر طبیعی خود خارج می نمایند و رنگی از تکلف به آن می زنند؛ نمی توانیم خود را از اجرا و پایبندی به آنها محروم کنیم.

وجود این نوع تناقضها و تضادها، ما را به سوی آن کشانده که به تفکیک منطق خیال از منطق عقل اقدام نماییم. این تفکیک نیز بیشتر در حکم دلخوش کردن خود ماست و تأثیری عملی در زندگیمان ندارد.

پژوهشگران فرهنگ عامه، از جمله سی. اس. برن، موضوعات فلکلور را در سه مقوله اصلی و چندین مقوله فرعی قرار داده اند. این سه مقوله اصلی عبارتند از:

- ۱- باورها و عرف و عادات مربوط به زمین و آسمان، دنیای گیاهان و رویدنی، دنیای حیوانات، دنیای انسانی، اشیای مخلوق و مصنوع بشر، روح و نفس و دنیای دیگر، موجودات ما فوق بشر، غیبگویی و معجزات و کرامات، سحر و ساحری، طب و طبابت.
- ۲- آداب و رسوم مربوط به نهادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، شعائر و مناسک زندگی انسان، مشاغل و پیشه ها، گاهشماری و تقویم و جشنها، بازیها و سرگرمیهای اوقات فراغت.
- ۳- داستانها و ترانه ها و ضرب المثلها، داستانها (حقیقی و سرگرم کننده)، ترانه ها و تصنیفها، مثلها، متلها، و چیستانها (پژوهش و بررسی فرهنگ عامه ایران، ص ۲۱)

هر سه مقوله یاد شده، بارها در مثنوی انعکاس یافته اند. در این گفتار، تنها برخی از باورهای خرافی پر بسامد در مثنوی بررسی می شوند و بدلیل محدودیت حجم مقاله از پرداختن به باورهای مربوط به نجوم، سحر و جادو، موجودات وهمی و بیماریها صرف نظر شده و پرداختن به آنها به آینده موکول شده است. خرافه در لغت به معنای سخن بیهوده، باطل، افسانه ای و اسطوره ای است. (فرهنگ معین) و در زبان فارسی امروز، به عمل یا اعتقاد ناشی از جهل، نادانی، ترس از ناشناخته ها، اعتقاد به جادو و بخت، یا درک نادرست علت و معلولها خرافه گفته می شود. (فرهنگ زبان فارسی امروز) رندوم هاوس، در تعریف آن گفته است «اعتقاد یا عقیده ای فاقد پشتوانه علمی به نحس بودن یک چیز،

شرایط، حادثه، عمل خاص و نظایر آن» (فرهنگ بزرگ انگلیسی رندوم هاوس).

خرافه، یک پدیده روحی - اجتماعی است. هر یک از انسانها در طول روز و شب، چه آگاهانه و چه ناخودآگاه، در رفتار و گفتار خود، به شکل‌های گوناگون از باورها و اعتقادات خرافی استفاده می‌کنند. اعتقادات خرافی در بسیاری از مواقع رفتار آدمیان را به شکل ملموس در می‌آورند. آدمیان را نسبت به عملی یا دوری از عملی برمی‌انگیزند، به منش، شخصیت و تفکرشان شکل می‌بخشند و موجبات موفقیت یا شکست آنها را فراهم می‌سازند.

تی اس نولسون، درباره‌ی خاستگاه خرافات و رسوم عامه، پژوهشی ارزشمند انجام داده است. وی معتقد است که «خاستگاه حقیقی خرافات را باید در مساعی نخستین انسان در امور زیر جستجو کرد:

- توضیح اسرار طبیعت و هستی انسان.
 - آرزوی مطلوب ساختن سرنوشت به نفع خود و دیدن آینده در حال.
 - آرزوی برکنار ماندن از تأثیر شیاطینی که قادر به درک آنها نبود.
 - تلاشی ناگزیر برای نفوذ در آینده.
- تنها از این منابع و سرچشمه هاست که می‌باید نظام اعتقادی خام و ابتدایی بشر برخاسته و برخیزد. وی سپس اضافه کرده که:

«روی هم رفته خرافات را می‌توان در قالب اشکال زیر بیان کرد:

- ۱- اعتقاد به اینکه اگر به عمل خاصی اقدام شود؛ نتیجه خوبی در برنخواهد داشت.
- ۲- انجام مراسم خاصی که نتایج دلخواه را به بار خواهند آورد.

۳- ذکر علایم خاصی که به اعتقاد بیان کننده آنها، باعث حوادثی نیک یا بد خواهند شد.» (فرهنگ خرافات، ص ۱۰ و ۱۱).
برخی باورهای خرافی پربسامد در مثنوی به قرار زیر هستند:

الف - چشم زخم

اعتقاد به چشم زخم در میان ملت‌ها، ریشه ای عمیق دارد^(۱). قرآن کریم نیز بر درستی آن صحه گذاشته است. مفسران، آیه شریفه «وان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین» (قلم: ۵۱-۵۲) را مربوط به چشم زخم و دفع آن دانسته اند. چشم زخم عبارت از آسیبی است که تصور می شود از نگاه حسود یا بدخواه یا حتی ستایشگر به کسی یا چیزی می رسد. در دایرة المعارف دین (ویراسته یاده) آمده است که اعتقاد به تأثیر چشم بد، جهانی است. پیامبر (ص) فرموده است "العین حق" (چشم زخم حقیقت دارد). (دانشنامه قرآن، ص ۸۷۳).

غالباً انسانهایی را که دارای چشمهایی با رنگ استثنایی و یا نزدیک به هم باشند؛ دارای قدرت چشم زخم می دانستند. مولانا نیز مطابق با اعتقادات خرافی، به شومی چشم کبود باور دارد و می گوید:

چشم تو گر بُد سیاه و جانفزا
گر نماند او جانفزا ازرق چرا

(۴/۱۷۵۴)

برای چشم زخم، تأثیرات متفاوتی قائل بودند و جهت رفع آن به کارهای گوناگونی اقدام می کردند. از جمله:

«جای قدمهای کسی که دارای قدرت چشم زخم بوده، با کارد می بریدند یا بر روی آن با کارد خط می کشیدند. یا آنکه انگشت به خاک ته کفش تعریف کننده زده، روی ناف خود می مالیدند. یا اسفند دود می کردند و

سیاهی آن را به پیشانی کسی که تصوّر می کردند چشم خورده است؛ می مالیدند.» (فرهنگ عامیانه ی مردم ایران، ص ۸۶).

این باورها، در مثنوی بارها مورد تأکید قرار گرفته است، از جمله:

چشم مازاغش شده پر زخم زاغ چشم نیک از چشم بد با درد و داغ
(۴/۲۶۳۹)

پرّ طاووست مبین و پای بیمن تا که سوء العین نگشاید کمین
که بلغزد کوه از چشم بدان "یزلقونک" از نُبی بر خوان بدان
احمدا چون کوه لغزید از نظر در میان راه بی گل در مطر
در عجب در ماند کین لغزش زچست من نپندارم که این حالت تهیست
تا پیامد آیت و آگاه کرد کان ز چشم بد رسیدت وز نبرد
گر بُدی غیر تو در دم لاشدی صید چشم و سخره افنا شدی
(۵/۴۹۸)

دست زیر بوریا کن ای سند از برای روی پوش چشم بد
(۵/۲۷۹۳)
گفتمی از لطف تو جزوی ز صد گر نبودی طمطراق چشم بد
لیک از چشم بد زهراب دم زخمهای روح فرسا خورده ام
(۶/۱۸۹)
گر چه او فتراک شاهنشہ گرفت آخر از عین الکمال او ره گرفت
(۶/۴۸۷۴)

نیز: (۲/۱۵۰۲، ۴/۳۱۰، ۳/۴۱۵۰، ۶/۴۷۶۹، ۵/۱۸۰۲، ۵/۱۸۸۳، ۵/۲۶۵۲، ۶/۱۹۳)

مولانا برای رفع چشم زخم، راههای مختلفی را ارائه داده است. وی در جایی بی ارزش نشان دادن ظاهر و سعی در تخریب زیباییهای ظاهری را برای رفع چشم زخم مؤثر دانسته و گفته است:

تو به دلق پاره پاره کم نگر که سیه کردند از بیرون زر

از برای چشم بد مردود شد وز برون آن لعل دود آلود شد

(۵/۳۴۴۹)

همچنین بیان کرده که قرار دادن چیزی کم ارزش در بین اشیای گران بها سبب می شده که اثر چشم زخم به چیز بی ارزش برسد تا شیء ارزشمند در معرض تلف قرار نگیرد:

همچنانک عقد در دُرّ و شبه مختلط چون میهمان یکشبه

(۱/۲۵۷۷)

سوزاندن اسپند را که لابد با خواندن وردهایی بوده است؛ در دفع چشم زخم مؤثر می داند. ناگفته پیداست که بر اساس باورهای پیشینیان، بوی خوش از آفریده های اهورایی است و تأثیر نیروهای اهریمنی را از بین می برد. مولانا می گوید:

- باز خرم گشت مجلس دلفروز خیز دفع چشم بد اسپند سوز

(۶/۹۴۵)

- من سپند از چشم بد کردم پدید در سپندم نیز چشم بد رسید
دافع هر چشم بد از پیش و پس چشمهای پر خمارتست و بس
چشم بد را چشم نیکویت شها مات و مستأصل کند نعم الدوا
بل زچشمت کیمیا ها می رسد چشم بد را چشم نیکو می کند

(۶/۲۸۰۴)

ب- پرورش گیاهان

بر اساس باورهای عامیانه، وزش باد سبب پرورش گیاهان و کشتزارها می شود،

مولانا می گوید:

این همان باد است کآمن می گذشت
بود «جان کشت» و گشت او مرگ کشت

(۶/۴۶۸۴)

ج- رعد و برق

بر اساس باورها، رعد و برق، تازیانه آتشین است که فرشتگان موکل بر
ابرها، بدانها فرود می آورند و آنها را جابجا می کنند.

ابر را هم تازیانه آتشین می زندش کآنچنان رونه چنین
بر فلان وادی بیار این سومبار گوشمالش می دهد که گوش دار

(۶/۹۳۳)

تشنه را در دسر آرد بانگ رعد چون نداند کوکشاند ابرسعد

(۲/۳۷۹۱)

از طرف دیگر معتقد بودند که: بانگ رعد باعث رویش گلها و گیاهان
می شود. مولانا می گوید:

یا چو بانگ رعد ایام بهار باغ می یابد از او چندین نگار

(۲/۱۲۰۲)

د- کوه قاف

پیرامون کوه قاف نیز باورها و اساطیر متعددی شکل گرفته است. به اعتقاد
پیشینیان، قاف نام کوهی است که سراسر خشکیهای زمین را فرا گرفته و گویند
کناره های آسمان بر آن نهاده شده است. گرداگرد زمین و میخ زمین است.
جنس این کوه را از زمرد سبز می دانستند و عقیده داشتند. که کبودی آسمان،

روشنی زمردی است که از آن می تابد و گرنه آسمان از عاج سفیدتر است. به همین جهت، قاف را کوه اخضر نیز نامیده اند. (فرهنگ اساطیر، ذیل قاف) مولانا می گوید:

ظلاً او اندر زمین چون کوه قاف روح او سیمرغ بس عالی طواف
(۱/۲۹۶۷)

بر اساس باوری دیگر، آنگاه که ذوالقرنین به کوه قاف رسید؛ اطراف آن، کوههای کوچک دید. به کوه گفت تو کیستی؟ گفت من قافم. گفت به من بگو که این کوههای اطراف تو چیست؟ گفت: اینها رگهای من هستند. هر گاه خداوند اراده کند که در زمین زلزله شود؛ به من دستور می دهد و من یکی از این رگها را حرکت می دهم، در زمینهای متصل به آن زلزله می آید. (قصص الانبیاء، ص ۵) در مثنوی مولانا این باور به شکل زیر انعکاس یافته است:

رفت ذوالقرنین سوی کوه قاف دید او را کز زمرد بود
صاف

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| گرد عالم حلقه گشته او محیط | ماند حیران اندر آن خلق بسیط |
| گفت تو کوهی دگرها چیستند | که به پیش عظم تو باز ایستند |
| گفت رگهای منند آن کوهها | مثل من نبوند در حُسن و بها |
| من به هر شهری رگی دارم نهان | بر عروقم بسته اطراف جهان |
| حق چو خواهد زلزله شهری مرا | گوید او من بر جهانم عرق را |
| پس بجنانم من آن رگ را به قهر | که بدان رگ متصل گشته ست شهر |

(۳۷۱۶-۴/۳۷۱۰)

و بر اساس باوری دیگر، «زلزله در اثر بخارات زمین ایجاد می شود»، که البته این موضوع مورد انکار مولاناست:

نزد آن کس که نداند عقلش این زلزله هست از بخارات زمین
(۴/۳۷۱۹)

ه - روزی

درباره روزی، این عقیده در مثنوی انعکاس یافته که روزی هر کس از پیش
مقدر است و اگر چیزی روزی کسی نباشد؛ هرگز به آن نخواهد رسید:

- آنک روزی نیستش بخت و نجات ننگرد عقلش مگر در نادرات
(۳/۴۷۸۶)

- جز که آن قسمت که رفت اندر ازل روی ننمود از شکار و از عمل
(۱/۹۵۶)

همچنین، روزی هر کس عاشق اوست و خود را به او می رساند:
گر بخواهی ور نخواهی رزق تو پیش تو آید دوان از عشق تو
(۵/۲۴۰۲)

- هین! تو گل کن ملرزان پا و دست رزق تو بر تو ز تو عاشقتر است
(۵/۲۸۵۱)

و تا کسی روزی خود را تمام و کمال نخورد؛ از دنیا نمی رود. این باور در
داستان «التماس کردن همراه عیسی علیه السلام زنده کردن استخوانها را از
عیسی علیه السلام» (۲/۱۴۱) بخوبی قابل مشاهده است، آنجا که می گوید:
ای بسا کس همچو آن شیر ژیان صید خود ناخورده رفته از جهان

(۲/۴۶۶)

و- گنج و ویرانی

مولانا بارها این باور را که "گنج در ویرانه هاست"، دستمایه مضمون آفرینیهای خود قرار داده است و درباره علّت آن بیان کرده که:

- گنجها را در خرابی زان نهند تا ز حرص اهل عمران وارهند
(۵/۷۱۶)

- هزلها گویند در افسانه ها گنج می جو در همه ویرانه ها
(۳/۲۶۰۳)

عقل من گنج است و من ویرانه ام گنج اگر پیدا کنم دیوانه ام
(۲/۲۴۲۷)

نیز: (۶/۱۸۲۸، ۲/۲۱۴۵، ۶/۱۶۳۴، ۳/۱۱۳۳، ۵/۱۷۷۵، ۶/۳۰۹۸)

البته اصل موضوع، عملی به مقتضای حکمت و خرد بوده، اما پیرامون آن باورهای خرافی متعددی شکل گرفته است. به همین سبب، این باور که "مار محافظ گنج در ویرانه هاست"

در مثنوی انعکاس یافته، چنانکه در بیت زیر قابل مشاهده است:

چون گواهد خواهد این قاضی مرنج بوسه ده بر مار تا یابی تو گنج
(۳/۴۰۰۹)

ز- نور چشم

قدما درباره بینایی معتقد بودند که نوری از چشم بیرون می آید و به اشیای پیرامون برخورد می کند. آنگاه به چشم بازمی گردد و با بازگشت آن پدیده ها را می بینیم. در مثنوی این باور بارها تکرار شده است، بعنوان مثال:

- چشم حس اسپ است و نور حق سوار بی سواره اسپ خود ناید به کار
(۲/۱۲۸۶)

- همچنانک از چشمه چشم تو نور او روان کردست بی بخل و فتور
(۶/۱۰۱۹)

- نور نور چشم خود نور دلست نور چشم از نور دلها حاصل است
(۱/۱۱۲۹)

- از دو پاره پیه این نور روان موج نورش می زند بر آسمان
(۲/۲۴۵۳)

نیز: (۲/۱۲۹۸؛ ۲/۳۲۳۸؛ ۲/۳۲۹۵؛ ۲/۱۶۴۱)

همچنین بیان شده که «چشم هفت رنگ دارد» مولانا می گوید:
تا بود کز دیدگان هفت رنگ دیده ای پیدا کند صبر و درنگ
۲/۷۵۸

ح - شیر

در مورد پیدایش شیر در پستان مادر و غذای دوران جنینی نیز اعتقادی
خاص در میان مردم رایج بوده که به شکل زیر در مثنوی انعکاس یافته است:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
تا نزاید بخت تو فرزند نو خون نگردد شیر شیرین خوش شنو

۲/۱۶

- چون جنین بُد آدمی بُد خون غذا از نجس پاکی برد مؤمن کذا
از فطام خون غذایش شیر شد وز فطام شیر لقمه گیر شد

(۳/۵۰)

نیز: (۳/۶۷، ۲/۱۴، ۳/۵۹)

خلق و خویی که با شیر در درون انسان جای گیرد؛ قابل تغییر نیست.

خوی کان با شیر رفت اندر وجود کی توان آن را زمردم وا گشود

(۲/۲۶۳۳)

بر اساس باورهای مردم کرمان، «هنگامی که بچه گرسنه باشد؛ از سینه مادرش شیر می چکد.» مولانا در اشاره به این باور می گوید:

کو گرسنه خفته باشد بی خبر و آن دو پستان می خلد از مهر در

(۲/۳۶۵)

مرسوم بوده است که هنگام بریدن ناف بچه، نیت می کرده اند و نوزاد تا پایان عمر خود، بناچار در راهی گام برمی داشته که برای او نیت کرده بودند. مولانا می گوید:

ناف ما بر مهر او بریده اند عشق او در جان ما کاریده اند

(۲/۲۶۲۶)

ط - اعضای بدن

«رگ دست را متصل به دل می دانستند و معتقد بودند از طریق تغییر حالات و نبض دست می توان به حالات دل و روح پی برد.» در مثنوی آمده است:

که زنبض آگه شوی بر حال دل که رگ دست است با دل متصل

(۶/۱۲۹۴)

ی - لحنی و کوسه

بر اساس باورهای خرافی، ریش دراز، علامت حماقت است (نیرنگستان،

ص ۷۳) و ریش کوسه نشان زیرکی و دانایی و زرنگی. مولانا می گوید:

آنچه لحيانی به خانه خود نديد هست بر کوسه يکايک آن پديد
(۶/۲۰۲۷)

ک - اشک

در باورهای خرافی، اشک را خون دل می دانند و معتقدند که اشک در دل تولید می شود و به بام بدن (پیشانی) می آید و سپس، از مجاری دمغ جریان می یابد و از مژگان خارج می شود. به همین جهت، اشک را خون دل دانسته اند و در حالت اغراق آمیز، از گریه بعنوان خون گریستن یاد کرده اند. مولانا می گوید:

می فتد از دیده خون دل شها بين چه افتاده است از دیده مرا
(۳/۴۷۱۰)

حالتهای مختلف را به اعضای گوناگون بدن نسبت می داده اند. در مثنوی شادی به گرده، غم به جگر، تفکر و عقل به سر نسبت داده شده است.

- شادی اندر گرده و غم در جگر عقل چون شمعی درون مغز سر
(۲/۱۱۸۲)

- کودکان خندان و دانایان ترش غم جگر را باشد و شادی زشش
(۳/۳۷۴۰)

بر اساس باورهای خرافی، زنگیان و سیاهپوستان، شادی ذاتی دارند. مولانا می گوید:

- با چنین حالت بقا خواهی و یاد همچو زنگی در سیه رویی تو شاد
در سیاهی زنگی زان آسوده است کو ز زاد واصل زنگی بوده است
(۵/۸۱۷)

- حقه پر لعل را دادی به باد همچو زنگی در سیه رویی تو شاد

(۶/۱۰۴۸)

- همچو زنگی کو بود شادان و خوش او نبیند، غیر او بیند رُخش

(۶/۴۵۳۵)

ل- مهر کردن دهان

در مکتب خانه های قدیم مرسوم بود که عصر پنجشنبه، ملاً جلوی در خروجی می ایستاد. بچه ها یکی یکی و به صف از برابر او رد می شدند. وی انگشت اشاره خود را بر زبان آنها می گذاشت و می گفت: زبانتان را مهر کردم، اگر کار بدی انجام دهید، یا سخن زشتی بر زبان آورید؛ مهر آن خواهد شکست و من متوجه خواهم شد. سپس، صبح روز شنبه زبانها را بازدید می کرد و از بچه های شیطان که احتمال شکستن مهر دهانشان وجود داشت، شدت بازخواست می کرد و احياناً آنها را تنبيه بدنی می نمود^(۱). مولانا می گوید:

- پس دهان دل ببند و مهر کن پر کنش از باد کبر من لدن

(۱/۹۹۳)

- هر که را اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

(۵/۲۲۴۰)

- مؤمن ایمان اویم در نهان گرچه مهرم هست محکم بر دهان

(۵/۳۳۶۲)

- ما چو واقف گشته ایم از چون و چند مهر بر لبهای ما بنهاده اند

(۶/۳۵۲۵)

مولانا به مهر کردن دل نیز اشاره کرده است. هر چند که این امر یک اعتقاد مذهبی است و در قرآن کریم آمده و به هیچ نحو در حوزه باورهای مورد نظر

این مقاله نمی‌گنجد؛ اما بدلیل تناسب با مهر کردن دهان، ذکر آن را نامناسب نیافتیم:

- حق معیت گفت و دل را مهر کرد تا که عکس آید به گوش دل نه طرد
چون سفرها کرد و داد راه داد بعد از آن مهر از دل او برگشاد
(۶/۴۱۷۹)

م- ماهی و گاو زمین

بر اساس باورهای خرافی، جهان بر پشت ماهی قرار دارد، ماهی در آب است، زیر آن ماهی، گاوی است و زیر گاو صخره و زیر صخره ثری و زیر ثری کس ندارد که چیست. نام آن ماهی لیوئا است و نام آن گاو یهموئ. (فرهنگ اساطیر، ذیل ماهی) بعضی ذکر کرده اند که زمین روی یک شاخ گاو است. هر وقتی که آن شاخ خسته می‌شود، آن گاو سر خود را حرکت می‌دهد و می‌جنباند و زمین را می‌اندازد بر روی شاخ دیگر و هر موضع از زمین که بر روی شاخ گاو قرار می‌گیرد، آن قطعه زلزله می‌شود. (نیرنگستان، ص ۱۷۱) امیر معزی می‌گوید:

من گاو زمینم که جهان بردارم؟ یا چرخ چهارم که خورشید کشم؟
در تفسیر کشف الاسرار آمده است که:

«اولین چیزی که خداوند آفرید؛ قلم بود، با آن آنچه تا روز قیامت خواهد بود، ثبت کرد. سپس، بخار آب را تا روز قیامت بالا برد و از آن آسمانها را آفرید. سپس، ماهی را آفرید و زمین را بر پشت آن گذاشت. آنگاه، ماهی حرکت کرد و زمین لرزید و خداوند زمین را با آفرینش کوهها ثابت کرد» (کشف الاسرار، ج ۱۰، ص ۱۸۶). مولانا می‌گوید:

- هر درختی شاخ برسد زده سدره چه بود از خلا بیرون شده

بیخ هر یک رفته در قعر زمین

زیرتر از گاو و ماهی بد یقین

(۳/۲۰۵)

ن - حیوانات

باورهای خرافی پدید آمده پیرامون حیوانات، بسیار متنوع و جالب توجهند. از جمله درباره خروس معتقدند که از مرغان مقدس است و به فرشته بهمن اختصاص دارد. در سپیده دم با بانگ خویش، دیو ظلمت را می راند و مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار می خواند. این حیوان، با کمک سگ، دربرانداختن دشمنان از همکاران سروش بشمار می رود. علاوه بر این، وظیفه پیک سروش نیز برعهده اوست و از طرف او در سپیده دم، مژده سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ روز را به همراه دارد. در حالی که دیو بوشاسب مردمان را به خواب دعوت می کند. (فرهنگ اساطیر، ذیل خروس) در تفسیر طبری آمده است که در شب معراج، پیامبر در آسمان چهارم، مرغی دید سپیدتر از عاج، بر مثال خروس، پای او بر هفتم طبقه زمین بود و سر او بر هفتم آسمان، جبرئیل به پیامبر گفت: این خروس سپید است که هرگاه دو بال خویش باز کند و بانگ زند، جمله خروسهای زمین نیز بانگ کنند. (تفسیر طبری، ۱، ۱۹۱). به همین جهت، مرغ بی هنگام که از قانون طبیعت و پیروی از خروس آسمانی سرپیچی نموده است؛ نحس شمرده شده و کشتن یا بخشیدن آن را توصیه کرده اند. مولانا می گوید:

- لاجرم هر مرغ بی هنگام را سر بریدن واجب است اعلام را

(۲/۲۵۲۷)

- مرغ بی هنگام شد آن چشم از نتیجه کبر او و خشم او

سر بریدن واجب آید مرغ را
کو به غیر وقت جنبانند در
(۳/۱۲۱)

- دیو گوید بنگرید این خام را
دور این خصلت ز فرهنگ ایاز
او خروس آسمان بوده زپیش
سر برید این مرغ بی هنگام را
که پدید آید نمازش بی نماز
نعره های او همه در وقت خویش
(۵/۱۹۷۱)

نیز: (۳/۲۱۷۵، ۳/۳۳۳۱، ۶/۱۲۲۶)

بنابر باور پیشینیان، نطفه و نشو و نمای پرندگان از باد است. مولانا می گوید:
- حمد و تسبیح نماند مرغ را
گرچه نطفه مرغ باد است و هوا
(۳/۳۴۵۸)

- مرغ را جولانگه عالی هواست
زانک نشو او ز شهوت وز هواست
(۴/۳۷۴۵)

- مرغ از باد است و کی ماند به باد
نامناسب را خدا نسبت بداد
(۴/۲۴,۷)

س - غراب البین

یکی از باورهای اعراب که به ادبیات فارسی راه یافته، مربوط به غراب البین یا زاغ سرخ پا و سرخ منقاری است که باریکتر و درازتر از زاغ پیسه است. اعراب آن را شوم و نشانه فراق و جدایی می دانند. مولانا در اشاره به این باور می گوید:

خوب غراب البین آمد ناگهان بر شکار موش و بردش از مکان
(۶/۲۹۴۳)

ع- گاو آبی و گوهر شبچراغ

درباره ی گوهر شبچراغ گفته اند که:

آن چیزی است به اندازه تخم مرغ که گویند در بینی گاو است که در دریا زندگی می کند و شبها جهت چرا از دریا برمی آید و آن گوهر را از دهان یا بینی خود بر زمین می گذارد و بر روشنایی آن می چرد. نزدیک صبح دوباره آن گوهر را در بینی خویش جای می دهد و به دریا باز می گردد. آن را دُرّ شبگون، گوهر شبتاب، و گوهر شب افروز نیز گفته اند. (فرهنگ اساطیر، ذیل گوهر شب چراغ) مولانا به این داستان و باور اشاره کرده و گفته است که:

زان فکنده گاو آبی گوهر است که غذا اش نرگس و نیلوفر است

(۶/۲۹۲۳)

ف- خواب خرگوش

بر اساس باورهای پیشینیان، خرگوش با چشمان باز می خوابد. از این رو، خواب خرگوش را نماد فریبکاری دانسته اند. در مثنوی آمده است:

رفت و از آخر نکرد او هیچ یاد خواب خرگوشی بدان صوفی بداد

(۲/۲۱۷)

ص- خر و آب

بر اساس باورهای کهن، خر هنگامی که به آب می رسد، ادرار می کند. این امر واقعیت دارد. با این حال باوری است که ریشه در اسطوره خر سه پا دارد. بر اساس این اسطوره: این خر در میان دریای فراخکرد قرار دارد و دارای سه پا و شش چشم و نه خایه (= گند) و دو گوش و یک شاخ است. سرش کبود و

تنش سپید است، خوراکش مینویی و خود او مقدس است. از شش چشم او دو تا در جای چشم و دو تا بر نوک سر و دو تا بر کوهه ی اوست. با آن شش چشم «سیژ» (=خطر) بد را مغلوب می کند و می زند و از آن نه خایه، سه تا بر سر و سه تا بر کوهه و سه تا در داخل طرف پهلوی اوست و هر یک از خایه ها به اندازه یک خانه است و خود او به اندازه کوه خونونت^(۱) است. هر یک از آن سه پا هرگاه که آن را بر زمین نهاده باشد، به اندازه هزار میشی که گرد هم آمده و نشسته باشند، جای می گیرد. خرده پای او (=بالای سم) به اندازه ای است که هزار مرد با اسب و هزار گردونه از آن می گذرند. آن دو گوش او کشور مازندرها را بگرداند و آن یک شاخ او زرین گونه و دارای سوراخ است و هزار شاخ دیگر از آن رویده است که بعضی به بلندی شتر و بعضی به بلندی اسب و بعضی به بلندی گاو و بعضی به بلندی خر، بزرگ و کوچکند. با آن شاخ همه «سیژ» (=خطر) بد جدال کننده را بزند و در هم شکند. هرگاه آن خر گرد آن دریا بیاید و گوشش را بجنانند؛ تمام آب دریای فراخکرد به لرزه می افتد و ناحیه گناوه به حرکت می آید. وقتی این خر بانگ کند؛ همه مخلوقات ماده آبی اورمزدی آبستن شوند و همه جانوران موزی آبی آبستن، وقتی آن بانگ را بشنوند؛ از فرزند عاری شوند. وقتی در دریا ادرار کند؛ همه آب دریا پاک شود. به این دلیل است که همه خران وقتی آب می بینند؛ در آن ادرار می کنند. بر اساس اساطیر ایران، اگر خر سه پا پاکی به آب نداده بود؛ همه آنها تباه شده بود و تباهی که گنامینو (=هرمن) بر آب برده بود؛ سبب نابودی مخلوقات اورمزد می شد. تیشتر آب را از دریا به یاری خر سه پا بیشتر می ستاند.

(۱) - x^wanwant

و پیداست که عنبر، سرگین خر سه پاست. اگر چه بیشتر خوراک او مینویی است؛ با این همه آن نم و غذای آب از سوراخها وارد تن او می شود و وی آن را با بول و سرگین بیرون می افکند. (مینوی خرد، ص ۲-۱۴۱) مولوی می گوید:

این سزای آنکه یابد آب صاف همچو خر در جو بمیزد از گراف
گر بداند قیمت آن جوی خر او به جای پا نهد در جوی سر

(۲/۴۷۲)

ق- مار و اژدها و زمرد

در کتاب سرنی آمده است که اشاره به خاصیت زمرد که دیده اژدها و افعی را کور می کند، در مثنوی بسیار آمده است. این معنا در کلام شعرا سابقه طولانی دارد و با آنکه ابوریحان بیرونی نادرستی این دعوی را نشان می دهد؛ در تنسوق نامه ها غالباً آن را به استناد آنچه از جابرین حیان نقل شده، تکرار می کنند. به احتمال قوی، اصل دعوی مربوط به حجرالافعی است که از ادوار باستانی در خرافات اهل هند و یونان شایع بوده است. (سرنی، ص ۱۳۱)، مولانا در اشاره به همین باور می گوید:

نفس اژدهاست با صد زور و فن روی شیخ اورا زمرد، دیده کن (۳/۲۵۴۷)
مال چون مار است و آن جاه اژدها سایه مردان زمرد این دو را
زان زمرد مار را دیده جهد کور گردد مار و رهرو وارهد (۵/۱۹۵۱)
نور رویش آنچنان بردی بصر که زمرد از دو دیده مار کر (۶/۳۰۵۹)

ر- مهره مار

در باره مهره مار گفته اند که مهره مار همان ترکی مار است و آن چیزی است مانند دانه برنج و به اندازه آن و خاکستری رنگ که به سپیدی می زند. برای به دست آوردن آن می گفتند هنگام جفت شدن مار نر و ماده، کسی که خواستار

مهره مار است، باید شلواری آبی بپوشد و از فراز گاهی آن شلوار را روی مارها بیندازد و بی درنگ بگریزد و از هفت جوی آب بگذرد. آنگاه برگردد و مهره ها را بردارد. می گفتند این مهره ها را مار نر از هول و هراس می اندازد و در می رود. (از خشت تا خشت، ص ۴۳۳)

پیشینیان، مهره مار را برای سفید بختی [و جلب محبت] مفید می دانستند. (نیرنگستان، ص ۱۱۱). مولانا می گوید:

غنچه را از مار سرمایه دهد مهره را از مار پیرایه دهد (۶/۲۲۸۳)

ش - مور و مار

به باور پیشینیان مور به مرور زمان تبدیل به مار می شود. مولانا می گوید:

مار شهوت را بکش در ابتلا ورنه اینک گشت مارت ازدها
لیک هر کس مور بیند مار خویش تو ز صاحب دل کن استغفار خویش

(۲/۳۴۸۰)

۳- نتیجه

بر اساس آنچه گذشت؛ می توان بهره گیری از باورهای خرافی و فرهنگ عامه را یکی از ویژگیهای اساسی مثنوی مولانا دانست. وی با استفاده از عناصر ملموس و قابل دریافت از زندگی مردم، زمینه ای مناسب برای بیان اندیشه های عرفانی خود فراهم ساخته و از این امر، بعنوان یکی از راههای نزدیک ساختن مفاهیم انتزاعی به افق ادراک و دریافت خوانندگان استفاده کرده است. بررسی باورهای خرافی در مثنوی از یک سو می تواند به روانشناسی قومی ایرانیان کمک کند و از سوی دیگر برخی از نکته های مهم اسطوره ای، فلسفی و تاریخی این اثر را روشن سازد و بدین ترتیب، بر عمق و لذت فهم خوانندگان مثنوی بیفزاید.

پی نوشتها

- ۱- چشم زخم به خودی خود یک باور خرافی نیست، چرا که هم ریشه در قرآن کریم دارد و هم از لحاظ علم روانشناسی بر درستی و صحت آن تأکید شده است. منتها درباره چستی، چگونگی و شیوه‌های مبارزه با آن، اعتقاداتی در میان مردم رواج یافته که به ما اجازه می‌دهد از چشم‌انداز باورهای خرافی نیز به آن بنگریم و آن را مورد بررسی قرار دهیم.
- ۲- مهر کردن دهان را می‌توان بعنوان یکی از آداب و رسوم خاص در تعلیم و تربیت قدیم نیز بررسی کرد، ولی با توجه به ریشه‌های باستانی این رسم و واقعی انگاشته شدن آن در دوره‌هایی خاص و داشتن رد پای کاملاً اساطیری که بر مبنای آن تأثیر نیروهای ماورایی را بر پدیده‌های مهر و موم شده بروشنی بیان می‌کند؛ این امر نیز در حوزه باورهای خرافی قرار گرفته است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم
- ۲- بیهقی، حسینعلی. (۱۳۶۵). پژوهش و بررسی فرهنگ عامه مردم ایران. تهران: انتشارات آستان قدس.
- ۳- خرمشاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۷). دانش نامه قرآن و قرآن پژوهی. تهران: انتشارات دوستان و ناهید.
- ۴- خلف نیشابوری، ابواسحاق. (۱۳۴۰). قصص الانبیاء، به اهتمام حبیب یغمایی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۸). سرفی. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی.

- ۶- شimmel، آن ماری. (۱۳۶۷). **شکوه شمس**. ترجمه حسن لاهوتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۷- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۳۹-۱۳۴۴). **ترجمه و تفسیر طبری**. به تصحیح و اهتمام حبیب یغمایی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۸- کتیرایی، محمود. (۱۳۴۸). **از خشت تا خشت**. تهران: انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی.
- ۹- معین، محمد. (۱۳۷۵). **فرهنگ فارسی**. چاپ هشتم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۰- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۷). **مثنوی معنوی**. تصحیح عبدالکریم سروش. چاپ سوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۱- میدی، رشیدالدین. (۱۳۷۶). **کشف الاسرار و عده الابرار**. به اهتمام علی اصغر حکمت. چاپ ششم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۲- وارینگ، فیلیپ. (۱۳۷۱). **فرهنگ خرافات**. ترجمه و گردآوری احمد حجاران. تهران: ناشر مترجم.
- ۱۳- هدایت، صادق. (۱۳۷۸). **فرهنگ عامیانه مردم ایران**. به کوشش جهانگیر هدایت. چاپ دوم. تهران: نشر چشمه.
- ۱۴- هدایت، صادق. (۱۳۴۲). **نیرنگستان**. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۱۵- یاحقی، محمد جعفر. (۱۳۷۹). **فرهنگ اساطیر**. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و سروش.